

پایان دموکراسی

دیوید ران هیمن

ترجمه
حسین پیران

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۸

پایان دموکراسی

ترجمه حسین پیران
How Democracy Ends
از
David Runciman
Profile Books, London, 2018

فرهنگ نشر نو تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده
تلفن ۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ اول، ۱۳۹۸
شمارگان ۱۱۰۰
ویراستار سعید رضادوست
مترجم فکوری
طراح غلامرضا حکمت مرادی
نگارنده تصویر سپیدار
ناشر چاپ حسین سراج

کتاب حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور پایان دموکراسی / دیوید رانسیمن؛ ترجمه حسین پیران.
مشخصات نشر تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری ۲۶۰ ص.
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۰۰-۱۴۰-۶
وضعیت فهرست‌نویسی فیفا
موضوع دموکراسی -- ایالات متحده -- آینده -- سیاست جهانی؛
ایالات متحده -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۱ م؛
اروپا -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۱ م.
شناسه افزوده پیران، حسین، ۱۳۳۵ -، مترجم
رده‌بندی کنگره ۱۳۹۸ پ ۲/ر JC۴۲۳
رده‌بندی دیویی ۳۲۱/۸
شماره کتاب‌شناسی ملی ۵۶۶۹۵۲۳

مرکز بخش آسیم
تلفن و دورنگار ۸۷۴۰۹۹۲-۵
www.nashrenow.com
فروشگاه اینترنتی
قیمت ۲۷,۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	مقدمه - جم
۲۹	۱ کودتا
۹۳	۲ فاجعه
۱۳۹	۳ چیرگی فناوری
۱۹۳	۴ چیزی بهتر از این؟
۲۴۱	نتیجه: و بدین سان دموکراسی به پایان می‌رسد
۲۵۵	سخن آخر: ۲۰ ژانویه ۲۰۵۳

مقدمه مترجم

۱. با قدرت گرفتن اعراب، است‌گرا در کشورهای پیشرفته و به ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ در ایالات متحده، بسیاری از استادان علوم سیاسی و حقوق اساسی در این کشورها به گونه‌ای فزاینده از تضعیف و حتی تخریب دموکراسی در جهان احساس خطر کرده و تحقیقاتی گسترده در چرایی و زمینه‌های زایش و بالندگی و احتمالاً مرگ تدریجی آن به عمل آورده‌اند. به نظر اینان، انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده نماد ظهور عصری جدید در تفکر سیاسی است که در آن دموکراسی مانند گذشته جای پای محکمی ندارد. اینان ظهور نیروها و حکومت‌های استبدادگرا و ضد لیبرال با سمت‌گیری‌های ملی و بیگانه‌ستیز را در جاذبه‌های دموکراسی‌های غربی با شگفتی و ناباوری مورد مطالعه قرار می‌دهند؛ «پایه تئوریک، پایان دموکراسی نیست ولی از علائم ضعف و فتور آن است. در سمن مدت کوتاه، کتاب‌ها و مقالاتی پرشمار در این باره منتشر شده است. ایده اصلی در این مباحث آن است که دموکراسی (و به ویژه «لیبرال دموکراسی») که پس از جنگ دوم جهانی در جهان غرب در حد تقدس مورد احترام بوده و در بسیاری از نقاط دیگر جهان نیز جانبدارانی پروپاقرص دارد، به دلایلی چند در خطر نابودی است. سه دلیل عمده برای این وضعیت فرض می‌شود.

نخست: شبیه‌سازی زیستی، بدین معنا که دموکراسی نیز مانند هر پدیده دیگر، دوران کودکی و شکوفایی و میانسالی و فرسودگی دارد. به نظر اینان، دموکراسی غربی اکنون در میانسالی است و پس از این جز کهولت و ناتوانی چیزی از آن نمی‌توان انتظار داشت. نویسنده کتاب حاضر از طرفداران جدی این ایده است.

دوم: موفقیت دموکراسی، خود عامل اصلی شکست دموکراسی است. این معنا که پس از چند نسل موفقیت و کارآمدی، مردم کشورهای پیشرفته و دموکراتیک تصور می‌کنند که هیچ خطری نمی‌تواند دموکراسی را تهدید کند و دموکراسی در برابر همه آسیب‌ها مصون است. این وضعیت به نوعی به مسأله از دست دادن سبزه، بدین معنا که به گمان مردم، دموکراسی به خودی خود از عهده هرگونه تهدید بر نمی‌آید، زیرا تنها نظام کارآمد و همه‌پسند است و جایگزینی ندارد. این تامل اهل به نقطه ضعفی بزرگ تبدیل شده است. مردم تصور می‌کنند که اگر هر چند سال یک بار پای صندوق رأی بروند مسئله حل است. کسی به فکر راندن از این ساز و کار پیچیده نیست، درحالی که نیروهای زیاد از درون و بیرون مشغول تخریب آن هستند. موفقیت دموکراسی در این کشورها به موازات موفقیت‌های اقتصادی و رفاهی، مردم عادی را به تماشاجی و شعارگرایی تبدیل کرده که بیشتر در اندیشه رفاه و گذران زندگی اقتصادی هستند تا آزادی‌های سیاسی واقعی. به سخن دیگر، مردمانی که با دموکراسی به دنیا آمده و در دامن آن زندگی کرده‌اند، وجود آن را مفروض می‌دانند و تنها به رفاه اقتصادی می‌اندیشند. در این میان خود دموکراسی و لزوم حفاظت از آن یکسره فراموش می‌شود. سوم: هنوز نگاه‌ها درباره تهدید دموکراسی به سمت روش‌های کلاسیک مانند کودتای نظامی و تقلب انتخاباتی است، در حالی که عمر این روش‌ها دیگر پایان یافته و چندین دهه است که قابل استفاده نیستند. خشونت و تقلب از این بازار رخت بر بسته. تهدیدات دموکراسی از زاویه‌هایی دیگر و به روش‌های بسیار پیچیده محقق می‌شود. مراکز و محافل تجاری و مالی

عظیم که سرمایه در گردششان از ثروت بسیاری از کشورها بیشتر است، و به طور کلی نظام پولی و بانکی داخلی و بین‌المللی، بازیگران اصلی سیاست هستند که به آسانی انتخاب مردم را نادیده گرفته و نقشه‌های خود را پیش می‌برند بدون اینکه مردم اساساً متوجه باشند چه بر سر انتخابشان می‌آید. تشخیص این امر بسیار مشکل است زیرا همه این کارها در پوشش احترام به دموکراسی و حق تعیین سرنوشت مردم انجام می‌شود.

در این میان عوامل دیگر مانند بی‌تجربگی جوانان که خاطره‌ای از دوران استبداد در کشورشان ندارند و به راحتی تسلیم تبلیغات هوچی‌ها و نیروهای دست راست می‌شوند نیز بی‌تأثیر نیست.

۲. مورد اول، یعنی شبیه‌سازی زبانی، مورد انتقاد قرار گرفته است. به باور بعضی از ناظران، قیاس‌های اجتماعی با موضوع اجتماع، یعنی انسان، توجیه‌پذیر نیست. روشن است که این مجازی است و منظور از آن قانون عام طبیعت است که هر موجود و سرهاد به پرواز و رمان دچار فرسودگی و فساد می‌شود و دموکراسی نیز از این قانون مستثنی نیست. مضافاً، این تفکر، یعنی اینکه نظام‌های حکومتی نیز مانند انسان عمر طبیعی دارند، مطلبی بدیع نیست و از قدیم‌الایام چنین نگرشی وجود داشته است. از طو به دوره‌های تکراری شکوفایی و فتور و افول تمدن‌ها اعتقاد داشتند. این خلدن فصلی به این مطلب تحت همین عنوان («در اینکه دولت‌ها هم مانند مردم عمرهای طبیعی دارند») اختصاص داده است. وی در این باره می‌گوید: «اولاً سن دولت‌ها نیز هرچند بر حسب قرائن مختلف است ولی اغلب عمر دولت از سه پشت تجاوز نمی‌کند و هر پشت عبارت از سن متوسط یک شخص است که چهل سال باشد ... در این سه نسل پیری و فرسودگی دولت پدید می‌آید و به همین سبب انقراض در نسل چهارم است ... سن این نسل‌های سه‌گانه چنان‌که گذشت صد و بیست است و دولت‌ها اغلب از این سن تجاوز نمی‌کنند و اندکی پیش یا پس از آن سن به تقریب منقرض

می‌گردند مگر آنکه عارضه دیگری از قبیل فقدان مدعی دولت روی دهد. پس پیری و فرسودگی بر دولت استیلا می‌یابد منتها مدعی یافت نشده است، چه اگر در این هنگام مدعی بر آن بتازد هیچ‌گونه مدافعی نخواهد یافت. پس چون وقت ایشان فرارسد ساعتی بازپس نمی‌مانند و ساعتی پیشی نمی‌توانند گرفت. بنابراین سن مزبور به مثابه سن شخصی است که از مرحله نمو (تزید) به سن وقوف و سپس به مرحله رجوع پیری می‌رسد و از این رو در افواه مردم چنین مشهور است که سن دولت صد سال می‌باشد.^۱

تحقیق تاریخی نیز تا حدود زیادی مؤید این مطلب است. نظام‌های سیاسی مطلقاً با انرژی و حرارت زیاد زاده می‌شوند و مردم در همراهی با رهبران از هیچ تلاشی برای رشد و نمو و بالندگی آن کوتاهی نمی‌کنند. سرعت رشد و گسترش آنها تازه بسیار زیاد است و با شتابی شگفت‌انگیز موفقیت‌هایی بزرگ می‌کنند. اما نسل‌های بعدی کم‌کم دچار فتور و لذت‌جویی شده و خوردن نام اسیر دیوان‌سالاری می‌شود. در همین دو قرن گذشته، سرمایه‌داری استعماری (بریتانیا، فرانسه)، سوسیالیسم (بلوک شرق و چین)، سرمایه‌داری امپریالیستی نو (ایالات متحده)، این چرخه زایش و جوانی و فتور را طی کرده‌اند. نظام سرمایه‌داری و دموکراسی لیبرال در ایالات متحده و کشورهای مشابه، با آنچه در قرن بیستم بود تفاوت بسیار کرده و در مسیری دیگر گام برمی‌دارد.

پس از جنگ دوم جهانی، جهان غرب (هم در مقابل تحول طبیعی و هم در پاسخ به تهدید سوسیالیسم) سرمایه‌داری را با دموکراسی لیبرال آمیخته و با هیجان و تعصب زیاد سعی در حفظ آن کرد. تفکر سرمایه‌داری غرب بعد از جنگ دوم جهانی بر سه محور استوار بود: دموکراسی لیبرال، تجارت آزاد، مصرف‌گرایی. از این سه، مصرف‌گرایی نزد گروه‌های طرفدار محیط زیست منتقدانی پرشمار دارد ولی این تفکر انتقادی هنوز نزد عامه مردم

۱. مقدمه ابن خلدون، فصل چهاردهم از باب سوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول، ص ۲۴۴، نگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران، ۱۳۳۶.

همه گیر نشده است. جنبش های زیادی به ویژه در میان جوانان اروپایی علیه مصرف گرایی و در جهت حفظ محیط زیست و جلوگیری از فجایع اقلیمی نضج می گیرد. این جنبش ها هنوز نیروی بالقوه خود را کاملاً آزاد نکرده ولی بعید نیست در دهه آینده شاهد تحولاتی عمیق در این زمینه باشیم.

اما دموکراسی لیبرال و تجارت آزاد هم اکنون نیز مخالفان جدی در طوح ملت ها و دولت ها دارد. جنبش های گسترده در دنیا که توانسته دولت هایی با این تفکر را سرپا نگه دارد بر اساس مخالفت با آن دو اصل شده است. اکنون جز چند دولت غربی نسبتاً کوچک، این تفکر جدید یا قدرت را به دست گرفته یا چنان قوی است که دولت چاره ای جز تبعیت از آن تفکر ندارد. ایالات متحده، روسیه، چین، هند، انگلستان، همه اکنون در جهت مخالفت با دموکراسی لیبرال و تجارت آزاد قرار گرفته اند. در فرانسه و ایتالیا و آلمان و نروژ و هلند و بلژیک هم مخالفان تفکر مزبور در قامت ملی گرایی افراطی و مخالفت با مهاجرت بسیار قوی هستند. عیناً این وضع در اروپای شرقی نیز دیده می شود، به ویژه در مجارستان و لهستان.

چون تفکر مبتنی بر سه عنصر پیش گفته پس از جنگ دوم جهانی شکل گرفت و با فروپاشی بلوک شرق تضعیف شد، شاید بتوان گفت این دو، رابطه ای تنگاتنگ داشتند؛ یعنی تفکر بر مبنای سه عنصر نامبرده برای دوران جنگ سرد و جلوگیری از گسترش کمونیسم لازم بود اکنون دیگر لازم به نظر نمی رسد.

۳. از آن سو بخشی از مردم نیز در مقام مخالفت با سیاست های لیبرال اقتصادی و سرمایه داری کلان جنبش های مختلفی ایجاد کردند و به مبارزه با حاکمیت می پردازند. جنبش معروف به جلیقه زردها در فرانسه و برخی کشورهای اروپایی نمونه هایی از این حرکت اجتماعی است. اکثر جوامع غربی در وضعیتی دوقطبی به سر می برند و نظام حکومتی دموکراسی حاکم در این کشورها در برابر چالشی عظیم قرار گرفته است.

گویا نظام دموکراسی به شکل سنتی آن برای پاسخگویی به این وضعیت جدید مجهز نیست. از مثال‌های فوق مشخص است که وظیفه پاسخگویی به اوضاع و احوال جدید بیشتر در دست جنبش‌هاست و نه احزاب سیاسی متعارف. احزاب سیاسی سنتی و جافتاده هر روز کوچک‌تر و فرسوده‌تر و از نفوذشان در جامعه کاسته می‌شود. به مقتضای سالخوردگی، دیدشان کم‌شده و قادر به رصد کردن و برنامه‌ریزی برای آینده نیستند. پیروزی رینالد ترامپ در ایالات متحده کوچک‌ترین ارتباطی به دو حزب پر قدرت در این کشور نداشت. او از ابتدای زندگی مدام میان دو حزب اصلی، یعنی دموکرات و جمهوری‌خواه در رفت و آمد بود. تنها برای شرکت در انتخابات از تشکلات سمپاتی‌خواهان استفاده کرد، ولی حزب جمهوری‌خواه نقش خاصی در نتایج او نداشت. وی در مقام رهبر یک «جنبش» در انتخابات پیروز شد. در انگلستان نیز پیروزی مخالفان اتحادیه اروپا در همه‌پرسی، خارج از حیطه اندام دو حزب اصلی بود. به عبارت دیگر، در ایالات متحده و انگلستان که از ایده‌آهای اصلی و پرنفوذ دموکراسی غربی هستند، احزاب نقش خاصی در حیات‌ترین تصمیم‌گیری‌های کشور ایفا نکردند. این روزها نمایندگان هر دو حزب در مجلس عوام انگلستان، در قضیه خروج از اتحادیه اروپا علیه حزب خود سر بریده و جنبشی مستقل را تدارک می‌بینند.

لذا در اینکه دموکراسی نیابتی روزهای بدی را می‌گذراند، شک نیست، خواه از نوع لیبرال آن و یا انواع دیگر. مانند شیرینی که پیر فترت شده، دموکراسی از همه طرف به محاصره درآمده و مورد حمله فراگیر گرفته است. هوچیان پوپولیست، اقتدارگرایان، ملی‌گرایان، و بنیادگرایان، و انواع «گرایان» فرصت را به دست گرفته‌اند. دیگر کسی به دولتمردانی که قادر بودند اجماع و آشتی میان گروه‌های مختلف ایجاد کنند روی نمی‌آورد. سیاستمداران استخوان‌خرد کرده و در دیگ تجربه پخته شده، بختی برای ابراز وجود ندارند.

۴. با این وضعیت، کتاب حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که در جهان امروز چه چیزهایی دموکراسی را تهدید می‌کند و از میان تهدیداتی که عنوان می‌شود، کدام یک جدی و یا جدی‌تر است. چرا در سرزمین‌هایی که دموکراسی سال‌هاست مستقر شده و جا افتاده، نیروهای راست افراطی یا پوپولیست تا این اندازه قدرت گرفته‌اند؟ آیا وضعیت شبیه آلمان در ۱۹۳۰ است که دموکراسی به ظاهر ریشه‌دار و با ثباتی به سرعت در دام فاسیسم افتاد و مهیب‌ترین فاجعه تاریخ را رقم زد؟ آیا بی‌توجهی به تغییرات اقلیمی فاجعه‌ای بزرگ‌تر را رقم خواهد زد تا دموکراسی در برابر مشکلات پدید آمده، حایکاه خاصی نداشته باشد؟ آیا پیشرفت پرشتاب فناوری جامعه را سمتی خواهد برد که دموکراسی دیگر قادر به مدیریت جامعه نباشد؟

این روزها قیاس دموکراسی با وضعیت آلمان در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ زیاد شنیده می‌شود. به عقیده بعضی، از دلایل نومیدی از دموکراسی شباهت وضع سیاسی با دهه ۱۹۳۰ در کشورهای غربی به‌ویژه در اروپا است، یعنی ظهور پوپولیست‌هایی که با ریزما و صحبت‌های جذاب خود مردم را مسحور خود می‌کنند و خود را رهبری مقتدر که قادر به حل همه مشکلات جامعه است نشان می‌دهند. در ایالات متحده و بریتانیا، ناظران سیاسی متوجه شدند که روند تبدیل رژیم‌های اقتدارگرا به دموکراسی کند شده و حتی این روند صورت وارونه به خود گرفته است. در کشورهایی مانند ترکیه، از اواخر قرن بیستم امیدواری زیادی به دموکراسی پایدار به وجود آمد. به نظر می‌رسید که ترکیه دوران ناپایداری سیاسی و دخالت ارتش در سیاست را از سر گذرانده و اکنون به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر وارد عصر دموکراسی شده است. اما این وضعیت دیری نپایید و سیاست ترکیه به سمت تمرکز و اقتدارگرایی و کیش شخصیت گرایید. با کمال شگفتی و تعجب اندک‌اندک این روند در کشورهای که دموکراسی جا افتاده‌ای داشتند نیز ظاهر شد. وضعیت سیاسی در

کشورهایی که قبلاً یا غربی یا شرقی خوانده می‌شدند، بسیار شبیه دوران میان دو جنگ جهانی شده است. رهبرانی که همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند و راه‌حل‌های ساده و قاطع به مردم ارائه می‌دهند، در بسیاری از این کشورها سکان سیاست را در دست گرفته‌اند یا بخت زیادی برای قبضه قدرت دارند. این‌ها توجه زیادی به گفته‌های دانشمندان درباره علم اقتصاد و روش برخورد علمی با قضایا و احتمال فجایع زیست‌محیطی ندارند. این صحبت‌ها را با قاطعیت رد می‌کنند و راه‌حل‌های کوتاه‌مدت ارائه می‌دهند. به مردم وعده بازگشت به دوران باشکوه گذشته را می‌دهند، آرزو از اینکه اساساً گذشته‌ای آن‌چنان باشکوه وجود داشته یا خیر. حمایت مستقیم به سیاستمداران و نهادهای جاافتاده کشور وانمود می‌کنند که با آن تفکات دارند و فصلی نو و باشکوه را در زندگی مردم آغاز خواهند کرد. می‌گیرند دموکراسی از جانب دیوان‌سالاران در خطر است و برای نجات آن اقدامات بدین ترتیب پایگاه رأی مستحکمی در میان مردم عادی و به حاشیه رانده‌گان اجتماع ایجاد می‌کنند و با رأی آنان قدرت را در دست می‌گیرند، در حالی که خود نمایندگان بالاترین طبقات در اجتماع هستند و برای خدمت به آنان وارد میدان شده‌اند. مردم که شاهد انباشت ثروت نزد عده‌ای معدود در جامعه هستند و امیدی به آینده نیز ندارند، به آسانی شیفته کلمات و شعارهای زیبا و مزین شده و شانه‌های خود را در اختیار این افراد می‌گذارند تا از آن بالا بروند و بر مسند قدرت بنشینند.

شکی نیست که تاریخ دقیقاً تکرار نمی‌شود و به مقتضای زمانه روش‌ها تغییر می‌کند. اگر در روسیه پوتین زمام امور را به دست می‌گیرد و یکه‌تازی می‌کند، نمی‌توان گفت او به استالینی دیگر تبدیل شده یا خواهد شد. اردوغان با رهبران کودتاهای نظامی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ تفاوت دارد. اگر احزاب راست اروپا که هر ساله قوی‌تر می‌شوند در اروپا سر کار بیایند، به هیچ وجه کارهای هیتلر را تکرار نخواهند کرد. زمانه عوض شده و برای

آن گونه خشونت‌های عریان نه جایی هست و نه ضرورتی. پیشرفت فناوری و رسانه‌های اجتماعی به حدی رسیده که نیاز چندانی به اعمال خشونت برای پیشبرد سیاست‌های غیردموکراتیک وجود ندارد.

بنابراین باید دید مشکل دموکراسی کجاست. نظام‌های حکومتی عمدتاً در چارچوب نظام اقتصادی شکل می‌گیرند. از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی که چشم‌انداز سقوط سوسیالیسم نمودار و سیطره اقتصاد نولیبرال بر تمام اقتصادی جهان آغاز شد، مأموریت سیاستمداران با ظهور رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در انگلستان، جاده صاف‌کنی برای آن نظام اقتصادی بود. هدف سیاست جدید عبارت بود از نابودی سندیکاها، کارگری و گسستن از سهام طبقه کارگر و طبقه متوسط و تضعیف احزاب و جایگزینی آن با جنبش‌هایی با رهبری کاریزماتیک. نهادهای دموکراسی در آن زمان بر شایستگی احزاب ریشه‌دار و طبقه متوسط و سندیکاها، کارگری قادر به حیات بود. در دهه ۱۹۸۰ زمانی که مارگارت تاچر بر سر کار آمد، اولین هدف خود نابود کردن سندیکاها، نیرومندی کارگری در انگلستان قرار داد. جدال سخت و فرسایشی میان دولت و سندیکاها چند سال به طول انجامید و سرانجام سندیکاها شکست خوردند و چیزی از آنها باقی نماند. حزب کارگر برای پیروزی در انتخابات، اهی جز چرخش به راست نداشت که طبعاً به دلیل انکار ریشه‌ای خود، سرانجام خود حزب تحلیل رفت و بسیار ضعیف شد. در مجموع، تضعیف احزاب و طبقه متوسط و تحلیل رفتن قدرت کارگران، طبعاً پایه‌های دموکراسی نیز لرزان شد. مبارزه با این پدیده تقریباً غیرممکن است، زیرا از سازوکار دموکراسی، یعنی صندوق‌های رأی، برای رسیدن به قدرت استفاده می‌کند. اما پس از به قدرت رسیدن و با عنایت به اینکه در این میان خاکریزهای دموکراسی یعنی احزاب و سندیکاها و طبقه متوسط ضعیف شده است، دموکراسی به معنای گذشته امکان تجدید حیات ندارد.

۵. در قرن بیست و یکم، تغییرات در وضعیت اقتصادی به گونه‌ای دیگر حیات دموکراتیک را تهدید می‌کند. از یک سو پیدایش بنگاه‌های عظیم فناوری موجب انباشتن ثروت‌های افسانه‌ای در دست عده‌ای اندک شده است. شرکت‌های فناوری و صاحبان این شرکت‌ها در مدتی بسیار کوتاه، ثروتی هنگفت و اعجاب‌آور در اختیار خود گرفته‌اند. از سوی دیگر، شاید برای اولین بار در تاریخ، ثروت و رسانه‌های عمومی همزمان در یک نقطه متمرکز شده است. فناوری‌های جدید به سرعت خود را جایگزین وسایل ارتباط جمعی سنتی کردند. این رسانه‌ها همه متعلق به همان غول‌های فناوری هستند که هم سخت‌افزار و نرم‌افزار اطلاع‌رسانی به مردم را در دست دارند. هم‌روز به روز ثروتمندتر می‌شوند. نه تنها اطلاع‌رسانی و اخبار در انحصار این‌هاست، بلکه در بازار کتاب و فرهنگ‌سازی نیز یکه‌تازی می‌کنند. ترکیب این دو عامل قدرتی مهیب در دست عده‌ای اندک قرار داده است. روشن است بنا بر این تاراجی، این وضعیت همیشگی نخواهد بود و نهضت‌هایی برای مقابله با آن شکل خواهد گرفت. از هم‌اکنون جرقه‌های این حرکت‌ها در شکل‌گیری جنبش‌هایی با سویه سوسیالیستی در ایالات متحده و انگلستان و بعضی دیگر از کشورهای اروپایی مانند فرانسه دیده می‌شود. هنوز مشخص نیست که در این بداهت وضعیت نظام سیاسی چه خواهد شد. آیا دموکراسی تاب مقاومت در برابر جریان‌ها را خواهد داشت، یا اینکه با نظام سیاسی تازه‌ای جایگزین خواهد شد؟

۶. مشکلات دموکراسی، که موضوع این کتاب است، از چندین جهت قابل مطالعه است. نخست، دموکراسی در یک دوره صدساله در کشورهای غربی و برخی نقاط دیگر جهان بسیار خوب عمل کرده است. در هفتاد سال گذشته برای این کشورها صلح و امنیت و رفاه اقتصادی پدید آورده؛ دشمن بزرگ خود یعنی کمونیسم را شکست داده؛ و کشورهای کمونیستی را به سوی خود یعنی دموکراسی سوق داده است. اما ظاهراً پر طاووس

دشمن جاننش شده و پس از سه نسل صلح و امنیت و رفاه در بالاترین سطح، انتظارات مردم را بالا برده است. کمبود منابع جهانی و وضعیت ژئوپولیتیک دنیا اجازه نمی‌دهد این انتظارات برآورده شود. بنابر این مردم ناراضی می‌شوند و چون وجود و تداوم دموکراسی را فرض می‌گیرند، جذب صدهایی می‌شوند که علاوه بر دموکراسی وعده‌های شیرین نیز می‌دهند. نظر پیشین که بر مبنای احزاب سیاسی جاافتاده و دموکراسی نیابتی بنا شده، بسیار ضعیف شده و تاب مقاومت در برابر این وعده‌ها را ندارد. دموکراسی‌های جدید و انقلاب ارتباطات و اطلاعات که در ابتدا تصور می‌شد دموکراسی را تقویت خواهد کرد، نتیجه عکس داده و به تضعیف شدید دموکراسی ختم می‌شود. این فناوری‌ها مردم را به شعارهای کوتاه و اسامی اس‌ها و چند کلماتی، مقطعی، و توثیق‌های ۱۴۰ کلمه‌ای، و استفاده افراطی از تصاویر و ویدیوهای یک دقیقه‌ای با پیام‌های ضرب‌المثل‌وار عادت داده‌اند. کسی حوصله بحث و استدلال چندساعته ندارد. برنامه‌های درازمدت که سال‌ها بعد نتیجه خواهد داد طرفدار ندارد. مطالب رسانه‌ها باید کوتاه و قاطع باشد. مقالات استدلالی بلند حتماً باید با خلاصه‌ای دوخطی شروع شود زیرا اکثر خوانندگان، به‌ویژه خوانندگان جوان‌تر، همان دو خط را هم به‌زحمت خواهند خواند. کتاب که برای خود را دارد. یعنی هر گفته و استدلال، هر اندازه قوی، باید به‌صورت ستر رشت (شبه تیر روزنامه‌های زرد) درآید تا اقبالی داشته باشد. در این وضعیت واضح است که میدان در دست حرافان و لفاظانِ هوچیگر می‌افتد. چاره انتظار داریم یک فیلسوف یا دانشمند علوم اجتماعی ایده خود را در دو خط خلاصه کند؟ در حالی که سیاستمدار بی‌مایه کافی است نبض کوتاه‌مدتِ بسماع دستش باشد. به‌آسانی می‌تواند چند شعار بر اساس خواسته‌های برهه‌ای بسازد و مریدانی دور خود گرد آورد و رأی جمع کند. سوم، ماهیت نظام دموکراسی نیابتی چنان‌که گفته شد، استعداد پرورش نیروهای هوچیگر را دارد. تاکنون دموکراسی‌های غربی توانسته بودند مانع سرکارآمدن این

نیروها شوند. اما در قرن بیست و یکم ظاهراً زمام از دست این جوامع خارج شده و روزه‌روز این نیروها قدرت بیشتری می‌گیرند. یکی از مهم‌ترین دلایل آن هم این است که فناوری‌های جدید بازار شایعه و تئوری‌های توطئه را در حدی بی‌سابقه شایع کرده است. این فناوری‌ها قدرت لفاظان و هوجیان را صدها برابر افزایش داده و موجب شده که در مدتی بسیار کوتاه پیغام به میلیون‌ها انسان منتقل شود.

۷. شاید مناسب باشد نظری به ماهیت نظام دموکراسی بیندازیم و ببینیم این نظام چه دارد که طرفداران آن سوگ رفتنش را گرفته‌اند. منظور این نیست که ما به دموکراسی را اینجا برشماریم. هزاران صفحه مطلب در این باره نوشته شده است. در اینجا به دو مشخصه مهم در دموکراسی اشاره می‌کنیم که سوءتفاهم در آنها به راحتی مردم را نسبت به ماهیت دموکراسی مشکوک کرده و عربده‌ها به دست مخالفان می‌دهد. اول، دموکراسی یک شیوه حکومت است. طبع آزادان‌های سیاسی و مدنی جزء مهمی از دموکراسی است و بدون آنها دموکراسی تصورکردنی نیست. اما دموکراسی پیش از هرچیز یک شیوه حکومتی است و اگر قادر به اداره جامعه نباشد بی‌درنگ با شیوه‌های دیگر حکمرانی جایگزین می‌شود. به عبارت دیگر، دموکراسی در مقام یک نظام حکومتی در وهله نخست باید بتواند الزامات یک نظام سیاسی را برآورده سازد؛ یعنی حسن نعلت در برخورد با برون‌داند ایجاد کند، تمامیت ارضی کشور را حفظ کند، امنیت داخلی ایجاد کند، نظام اقتصادی و سیاسی و قضایی موفق و کارآمد داشته باشد، زمینه را برای رشد فردی و اجتماعی در جامعه فراهم آورد. اگر دموکراسی نتواند از عهده این وظایف برآید، به راحتی مغلوب روش‌های دیگر حکمرانی می‌شود، حتی اگر بسیار بدتر از دموکراسی باشند، چنان‌که ده‌ها بار در نقاط مختلف جهان اتفاق افتاده است. این عناصر در ردیف هم نیستند بلکه به نسبت اهمیت درجه‌بندی می‌شوند. امنیت خارجی و داخلی و حکومت قانون، مهم‌ترین

خواسته مردم و مهم‌ترین تکلیف هر حکومت است. این سه عنصر که در درجه اول اهمیت قرار دارند بر همه عناصر دیگر مانند آزادی‌های سیاسی و مدنی اولویت دارند. نعمت‌هایی مانند آزادی مدنی و سیاسی و حقوق بشر (و در مواردی حتی حکومت قانون) هیچ‌گاه تاب مقاومت در برابر نعمت امنیت را نداشته است، حتی در جاافتاده‌ترین دموکراسی‌ها. همگان به چشم دیدیم که بی‌درنگ پس از وقایع سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده، دولت‌های غربی ناگزیر انواع آزادی شهروندان را به‌بهای امنیت محدود ساخته و با اعتراض خاصی نیز از طرف مردم مواجه نشدند. وضعیت ویژه و تحدید آزادی‌های مدنی در بسیاری از کشورهای اروپایی هنوز پابرجاست. طبعاً با ضمانت به استقرار دموکراسی و ثبات در این کشورها، تحدید آزادی‌ها فقط به حد ضرورت به عمل می‌آید و از وضعیت سوء استفاده نمی‌شود. نکته این است که حتی در این کشورها با صد سال سابقه در دموکراسی، امنیت در درجه اول اهمیت قرار دارد. در روم باستان و در زمانی که نظام جمهوری بر کشور حاکم بود، کشور عملاً توسط مجلس سنا و مطابق قوانین مصوب سنا اداره می‌شد، محض اینکه امنیت کشور به خطر می‌افتاد جمهوری تعطیل و زمام امور به دست یک فرد به نام دیکتاتور سپرده می‌شد (که البته با معنای جاری دیکتاتور تفاوت اساسی داشت). او تا رفع خطر حق داشت به‌تنهایی حکومت کند و فرامین او را همه لحاظ مطاع بود. دوم، در طول تاریخ بزرگ‌ترین انتقادی که بر دموکراسی وارد شده این بوده که تفاوتی میان قشرهای آگاه و ناآگاه قائل نیست و هر کس حق دارد رأی دهد و نامزد پست و مقام انتخابی شود. کافی است خراب‌بختی بزنند و خوب شعار دهد و راه برقراری ارتباط با مراکز ذریبط را خوب بلد باشد. دموکراسی در اکثر موارد مردم را در برابر انتخاب بد و بدتر قرار می‌دهد. تقریباً همه فلاسفه و متفکرین علم سیاست و تاریخ، از سقراط و افلاطون و ارسطو گرفته تا استوارت میل و ویل دورانت و بسیاری دیگر به این مطلب اشاره کرده و گاه سخت‌ترین حملات را به نظام دموکراسی

به عمل آورده‌اند؛ یعنی این مشکل از ابتدا وجود داشت. دلیل آن هم روشن است. در دموکراسی اصل بر انتخاب آگاه‌ترین و متبحرترین مدیران برای جامعه نیست. دموکراسی هیچ‌گاه داعیه برگزیدن بهترین‌ها را برای اداره جامعه نداشته است. این اصل هم وجود ندارد که رأی‌دهنده باید کاملاً آگاه و باسواد باشد و به جزئیات مدیریت کشور آشنا باشد. بلکه اصل بر این است که هرکس بتواند انتخاب کند و انتخاب شود و عواقب انتخاب خود را نیز خودش متحمل شود. این اصل در دموکراسی از یونان باستان (که مقامات با قرعه انتخاب می‌شدند) تا کنون (که مقامات از صندوق رأی برون می‌آیند) وجود داشته و درواقع از اهمیت زیادی نیز برخوردار است. اگر مکان‌های انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشند، بدین ترتیب، نمی‌توان کسی را به‌دلیل اشتباه در سیاست‌ها ملامت کرد. زیرا همه آزادانه در انتخاب شرکت داشته‌اند و همه حق دارند انتخاب خود را تصحیح کرده و کار را به دست مدیر دیگری بدهند. به اصطلاح «خودکرده را تدبیر نیست». برگزیدن چنین روشی در واقع غربی از روی سهل‌انگاری و اشتباه نبوده بلکه تجربه تاریخی آنها را به این راه کشانده است. این روش راهی بود برای برون رفت از بی‌ثباتی حکمت‌های مطلقه. در حکومت مطلقه مردم در انتخاب حاکم و سیاست‌های جاری ناشی چندان ندارند. حاکم ممکن است به تشخیص خود جنگی را آغاز کند یا در ائتلاف‌های نظامی شرکت کند، یا اینکه سیاست‌های اقتصادی خاصی را انتخاب کند. به محض اینکه سیاست‌های حاکم به بن‌بست خورد (شکست در جنگ، غران بزرگ اقتصادی، ورشکستگی کامل اقتصاد، ...) که بنا بر تجربه تاریخی کاملاً محتمل است، راهی جز شورش و انقلاب و زیرو و کردن دستاوردهای گذشته نیست. در مواردی نیز نیروی مردم برای رویارویی با حاکم کافی نیست که خود به فاجعه‌ای بزرگ‌تر ختم می‌شود؛ یعنی تصفیه‌های انبوه و از بین رفتن بهترین افراد ملت، و گاه جنگ داخلی. بی‌ثباتی ناشی از این سیستم هزینه‌هایی گزاف برای مردم ایجاد می‌کند. از آن سو، پیدا کردن شخص یا

سیستمی که هیچ‌گاه اشتباه نکند نیز غیرممکن است. ثبات و امنیت نیز در جامعه بر همه چیز ارجحیت دارد. پس مردم راضی هستند که با دادن حق رأی به همگان، هزینه اشتباهات ناشی از حق رأی همگانی را بپردازند تا ثبات و امنیت در جامعه پایدار شود. این دو مطلب بسیار بدیهی به نظر می‌رسد. ولی اساس دموکراسی همین است. در عین حال این وضعیت ممکن است محل سوء تفاهم و گاه سوء استفاده باشد. از یک سو با یکی دامن فاهیمی مانند آزادی‌های مدنی و حقوق بشر با نظام دموکراسی، در مردم این سوء تفاهم ایجاد می‌شود که هرگاه در یک کشور به هر دلیل این آزادی‌ها و حقوق مردم در برهه‌ای نادیده گرفته شد پس دموکراسی در آن کشور وجود ندارد. درحالی که دموکراسی با آزادی‌های مدنی و حقوق بشر یکی نیست. بل در عین حال این است که این نظام حکمرانی، یعنی دموکراسی، بهتر از نظام‌های دیگر می‌تواند آزادی‌های سیاسی و مدنی و حقوق بشر را گسترش دهد و تأمین و رعایت کند. حتی تفکیک قوا را نمی‌توان با دموکراسی یکی دانست. چنانچه در انگلستان نظام تفکیک قوا و حتی قانون اساسی مدون وجود ندارد، ولی دست کم تاکنون کسی انگلستان را غیردموکراتیک نخوانده است. از سوی دیگر اقتدارگرایان به شیوه‌های مختلف از صفات دموکراسی به گونه‌ای که یادمان است استفاده کرده‌اند و با حمله به دموکراسی، مردم را هم از دموکراسی محروم می‌کنند. هم از آزادی‌ها. همان‌طور که گفته شد، امروزه همه اقتدارگرایان از پلکان پائین‌های دموکراسی بالا می‌آیند، اما با بزرگ‌نمایی عیوب دموکراسی که اجتناب‌ناپذیر است، موجب می‌شوند که مردم مزایای دموکراسی را از یاد ببرند.

دلیل اصلی مقاومت طرفداران دموکراسی در برابر احتمال بودی آن، مزایای آن است که در مجموع بر معایب آن می‌چربد. تجربه تاریخی (دست‌کم در جهان غرب) نشان داده است که این نظام علی‌رغم عیوب خود، نسبت به نظام‌های سیاسی دیگر بهتر می‌تواند از آزادی‌ها و حقوق مدنی و سیاسی مراقبت کند و در ضمن امنیت را نیز تا اندازه‌ای زیاد پاس

بدارد. دلیل اینکه مخالفان دموکراسی در قرن بیست و یکم قدرتمندتر شده‌اند آن است که مردم تصور می‌کنند مزایای آن همچنان پابرجا خواهند ماند، زیرا این وعده‌ای است که اقتدارگرایان هنگام نیاز به رأی مردم سر صندوق رأی از گفتن آن ابایی ندارند. سوء استفاده از اعتماد مردم در قرن بیست و یکم آسان‌تر شده است. در قرن بیستم مردم با گوشت و پوست خوش مزایای دموکراسی را درک می‌کردند و نیازی به دفاع از دموکراسی نبود. نسلی که در اروپای جنگ‌زده در میانه قرن بیستم می‌زیست، نظام‌های رقیب دموکراسی را از نزدیک دیده بود. استالینیسیم در شرق و فاشیسم در غرب نه به مردم خود رحم می‌کرد و نه به دیگران. این دو نظام در رقابت با دموکراسی نبردی سرکارآمدند. ولی ابتدا در داخل ضمن از بین بردن کامل آزادی‌ها و حقوق انسانی موجب مرگ میلیون‌ها انسان شدند، و سپس با جنگ‌افروزی و بدین‌ها آنان دیگر را به کام مرگ فرستادند. اما اکنون چند نسل در صلح و آرامش و رفاه اقتصادی زندگی کرده‌اند؛ اکنون آن وضعیت فراموش شده و مردم چیزی کمتر می‌خواهند. آیا قادر خواهند بود ضمن حفظ مزایای دموکراسی، طرحی بدارند که چیزی بیشتر از دموکراسی در خود داشته باشد؟ مردم در تعیین سبب خود آزاد باشند؟ آزادی‌های مدنی و سیاسی در حد کافی تأمین شود؟ ثبات و رفاه اقتصادی به‌صورت پایدار دست‌یافتنی باشد؟

۸. بحران دموکراسی معضل فجایع طبیعی را در ابعادش حتی تر مطرح کرده است. منتقدان می‌گویند دموکراسی به دلیل ایجاد تصمیمات آراء و دیوان‌سالاری، دست تصمیم‌گیران را برای گرفتن تصمیمات سخت بسته است. در این میان راست افراطی به پشتوانه منافع خاص، آب را گل‌آلود کرده و از اساس منکر فجایع محیطی و اقلیمی که به‌دست بشر ایجاد شده است می‌شود. شکاف لایه اوزون و گرم شدن زمین در اثر استفاده افراطی از سوخت‌های فسیلی و آلودگی‌های خطرناک زیست‌محیطی همه زیر سؤال

می‌رود. دموکراسی نشان داده است که نه تنها در حل این مشکلات و به‌ویژه پیشگیری از آن بسیار کند و ناکارآمد عمل می‌کند، بلکه موجب ظهور جنبش‌های پوپولیستی که از بیخ و بن منکر وجود آن مشکلات می‌شوند شده است. به نظر می‌رسد که در این مورد نیز دموکراسی هنوز راه‌حلی جدی برای مقابله در آستین ندارد.

۹. رتبه‌یادان ناظر بر دموکراسی در حال حاضر که بگذریم، موضوعاتی مهم نیز وجود دارد که در آینده نه‌چندان دور گریبان‌گیر جامعه بشری خواهد شد. بدون برنامه‌ریزی دقیق، دیگر اثری از حق تعیین سرنوشت و مردم‌سالاری باقی نخواهد گذاشت. مهم‌ترین موضوعات در این باره، فجایع انسانی و محیط و انرژی، فناوری‌های بسیار پیشرفته است. آیا در عصر بلوغ فناوری‌های جدید، دموکراسی به‌عنوان روش مقبول اداره جوامع تاب خواهد آورد؟ یک فصل از کتاب حاضر به این موضوع اختصاص یافته است. این فصل مطالبی نو ارائه می‌دهد که ممکن است برای آینده بشر و ادامه زندگی او در کره زمین حیاتی باشد.

اولین مباحث در زمینه تغییرات اساسی ناشی از فناوری‌های جدید، در دهه ۱۹۸۰ مطرح شد. با پیش‌بینی سقوط نظام سوسیالیستی در شرق، به نظر می‌رسید که نظام سرمایه‌داری پیروزی نهایی را کسب کرده و این نظام به‌همراه فناوری‌های نو جهان را متغیر و متحول خواهد ساخت. یک سال پیش از فرو ریختن دیوار برلین و سه سال پیش از سقوط اتحاد شوروی، فوکویاما، متفکر آمریکایی، در مقاله‌ای با به‌کارگیری اصطلاح «پایان تاریخ»، به پایان راه بلوک شرق و آغاز عصر جدید سرمایه‌داری اشاره کرد. منتهی به‌نظر او آنچه واقعاً پیروز شده و ماندگار خواهد بود دموکراسی لیبرال است. فوکویاما تصور می‌کرد که با پیروزی دموکراسی لیبرال، روند تکاملی ایدئولوژیک بشر به سر آمده و این نظام بر سراسر جهان حکومت و سروری خواهد کرد. روند تاریخ خیلی زود اشتباه این جنبه از ایده او را ثابت کرد.

در واقع او می‌خواست خلاف نظر کارل مارکس را ثابت کند، زیرا به نظر مارکس، سرانجام کمونیسم جایگزین سرمایه‌داری خواهد شد. بنابراین او تصور می‌کرد، حال که کمونیسم شکست خورده و عامل شکست کمونیسم نیز سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی است، پس سیستم اخیر برای همیشه حاکم بر امور دنیا خواهد بود. به عبارت دیگر، دید او از دنیا محدود بود به جهان غرب و در مطالعات خود، چین و روسیه و کشورهای اسلامی را به حساب نیاورده بود. مهم‌تر از آن، امروزه لیبرال دموکراسی در بستر اصلی خود یعنی کشورهای غربی بیشتر در خطر است تا سایر نقاط جهان. در منطق از بهان، بالعکس، روشنفکران و بخشی از جامعه برای رسیدن به دموکراسی نظام موجود در جنگ و نزاع هستند.

دلیل اینکه بیش از نیمی از دهه ۱۹۸۰ و حتی ۱۹۹۰ اشتباه از آب درآمد، در واقع ظهور فناوری‌های جدید بود که با شتابی دیوانه‌کننده همه نظرات و تحلیل‌ها را با فاصله زیاد از سر گذاشت.

۱۰. این کتاب سعی دارد به برخی پرسش‌های سیاسی در وضعیت کنونی جهان و برخی پرسش‌ها در خصوص آینده بشر پاسخ گوید. کتاب با توصیفی از کودتا به‌روشن قدیم و انواع جدید آن شروع می‌شود. کودتا آشکارترین دشمن دموکراسی است که با هدف صریح و روش نابودی دموکراسی به وقوع می‌پیوندد. شناخت عناصر آن و درک این نکته که کودتای نظامی به‌روشن قدیم دیگر محلی از اعراب ندارد و روش‌هایی پدید آمده و جدیدتر به‌منظور تضعیف دموکراسی به وجود آمده، برای دفاع از دموکراسی واجب است. هرگاه تهدید را از جانبی فرض کنیم که دیگر وجود ندارد، طبعاً در شناخت تهدیدهای جدید ناتوان بوده و متوجه نخواهیم شد از کدام جهت ضربه وارد می‌شود. به‌زعم نویسنده، کودتاهاى مدرن اکنون از جانب مراکز نیرومند اقتصادی و مالی جهان وطنی تدارک دیده می‌شود و دیگر کودتای نظامی امری قدیمی شده است.

فصل دوم به موضوع تأثیر فجایع انسانی و محیطی بر دموکراسی می‌پردازد. اگر جوامع دموکراتیک قادر نباشند در برابر تهدیدات مهلک مانند جنگ اتمی و تغییرات محیط زیست و روبات‌های قاتل، برنامه‌ریزی درستی داشته باشند، اداره جامعه انسانی به دست نیروهای تمامیت‌خواه و مستبد خواهد افتاد. بیشتر مردم با اندیشه زنده ماندن، گرد رهبران مقتدر جمع خواهند شد و اثری از دموکراسی باقی نخواهد ماند.

فصل سوم به خطر اسیر شدن انسان در دست فناوری‌های بسیار پیشرفته اشاره دارد. هنوز تا احتمال حکومت روبات‌ها فاصله‌ای زیاد داریم و شاید هیچ‌گاه چنین سناریو در سطوح پایین‌تر، فناوری‌ها روز به روز تصمیماتی را از طرف ما بگیرند که اگر به هر دلیل در این امر مسامحه کنیم ممکن است وضعیت کنترل را خارج از کنترل شود. شرکت‌های بزرگ و محافل مالی عظیم، کنترل این فناوری‌ها در دست دارند و لذا کنترل جوامع انسانی را از جهات مختلف در دست خواهند گرفت و از دموکراسی چیزی جز پوسته باقی نخواهد ماند. هرگاه چنان‌که گفته به این فناوری‌ها شویم که بدون آنها زندگی مشکل شود، طبعاً مراکز تصمیم‌گیری در دست آنها خواهند بود. حاکم بر امور مردم خواهند شد و برای آنها آخرین چیزی که اهمیت دارد انتخاب مردم است، اگر انتخابی باقی مانده باشد.

فصل چهارم به جایگزین‌های دموکراسی اختصاص دارد. در پایان نیز به احتمال و نحوه پایان دموکراسی و راه‌حل احتمالی اشاره می‌شود. با شتابی که روند فناوری‌های نو در جهان ایجاد کرده است، انتظار اینکه بحلی قطعی ارائه شود بیهوده خواهد بود. ارائه یک تئوری سیاسی بی‌نقص و نهایی غیر ممکن است. به قول ژان ژاک روسو، شاید هیچ‌گاه ممکن نباشد. در عین حال، شاید با مطالعه دقیق تجربه تاریخی و آزمون و خطای بشر در سیر طولانی خود از حکومت‌های ابتدایی تا کنون، چشم ما بیشتر بر وضعیت کنونی و آینده احتمالی مان باز شده و بهتر بتوانیم برای سرنوشت خود و آیندگانمان تصمیم بگیریم.

مطالعه این گونه آثار، ابعاد مختلف و بسیار پیچیده زندگی بشر را در دنیایی که با شتاب در حال تغییر است برای خواننده روشن می‌سازد. بدیهی است مطالب ارائه‌شده در این کتاب، نظریکی از اندیشمندان علوم سیاسی است. خود نویسنده نیز ادعای صحت همه مطالب یا ارائه راه‌حل قاطع برای مسائل پیچیده‌ای که بشر با آن روبه‌روست ندارد. در عین حال، تحقیق و مطالعه عمیق نویسنده در موضوع حاضر منبع ارزشمندی برای این موضوع نازه در تئوری سیاسی مدرن است.

د. پایان لازم است از محقق جوان و خوش فکر جناب آقای سعید رمادوس که در بازخوانی و ویراستاری متن ترجمه با حوصله و صرف وقت و دقت بسیار از هیچ مساعدتی فروگذار نکردند سپاسگزاری و قدردانی نمایم.

نیز، از مؤسسه محترم نشر نو و جناب آقای جعفری که نقش مهمی در انتشار آثار علمی و تقویت فرهنگی در کشور به عهده گرفته‌اند کمال تشکر و قدردانی را دارم.